

دفتر مرکزی
 تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
 فکس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
 وبسایت: www.ofoqco.com
 تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
 فکس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
 وبسایت: www.ofoqco.com

مجید قیصری

نگهبان تاریکی

- ۷ / آب
- ۱۵ / یکی خواننده زیر درخت کنار
- ۲۲ / افسانه خروس تدارا
- ۲۳ / دروازه باز کن
- ۳۹ / کاتب
- ۵۲ / سافدی پلانتین
- ۵۵ / نگهبان تاریکی
- ۵۶ / کوهنوردان
- ۵۷ / کوهنوردان
- ۵۸ / کوهنوردان
- ۵۹ / کوهنوردان
- ۶۰ / کوهنوردان
- ۶۱ / کوهنوردان
- ۶۲ / کوهنوردان
- ۶۳ / کوهنوردان
- ۶۴ / کوهنوردان
- ۶۵ / کوهنوردان
- ۶۶ / کوهنوردان
- ۶۷ / کوهنوردان
- ۶۸ / کوهنوردان
- ۶۹ / کوهنوردان
- ۷۰ / کوهنوردان
- ۷۱ / کوهنوردان
- ۷۲ / کوهنوردان
- ۷۳ / کوهنوردان
- ۷۴ / کوهنوردان
- ۷۵ / کوهنوردان
- ۷۶ / کوهنوردان
- ۷۷ / کوهنوردان
- ۷۸ / کوهنوردان
- ۷۹ / کوهنوردان
- ۸۰ / کوهنوردان
- ۸۱ / کوهنوردان
- ۸۲ / کوهنوردان
- ۸۳ / کوهنوردان
- ۸۴ / کوهنوردان
- ۸۵ / کوهنوردان
- ۸۶ / کوهنوردان
- ۸۷ / کوهنوردان
- ۸۸ / کوهنوردان
- ۸۹ / کوهنوردان
- ۹۰ / کوهنوردان
- ۹۱ / کوهنوردان
- ۹۲ / کوهنوردان
- ۹۳ / کوهنوردان
- ۹۴ / کوهنوردان
- ۹۵ / کوهنوردان
- ۹۶ / کوهنوردان
- ۹۷ / کوهنوردان
- ۹۸ / کوهنوردان
- ۹۹ / کوهنوردان
- ۱۰۰ / کوهنوردان

رتبه اول نایب
 ۱۰۰ / کاتب
 ۱۰۱ / کاتب
 ۱۰۲ / کاتب
 ۱۰۳ / کاتب
 ۱۰۴ / کاتب
 ۱۰۵ / کاتب
 ۱۰۶ / کاتب
 ۱۰۷ / کاتب
 ۱۰۸ / کاتب
 ۱۰۹ / کاتب
 ۱۱۰ / کاتب
 ۱۱۱ / کاتب
 ۱۱۲ / کاتب
 ۱۱۳ / کاتب
 ۱۱۴ / کاتب
 ۱۱۵ / کاتب
 ۱۱۶ / کاتب
 ۱۱۷ / کاتب
 ۱۱۸ / کاتب
 ۱۱۹ / کاتب
 ۱۲۰ / کاتب
 ۱۲۱ / کاتب
 ۱۲۲ / کاتب
 ۱۲۳ / کاتب
 ۱۲۴ / کاتب
 ۱۲۵ / کاتب
 ۱۲۶ / کاتب
 ۱۲۷ / کاتب
 ۱۲۸ / کاتب
 ۱۲۹ / کاتب
 ۱۳۰ / کاتب
 ۱۳۱ / کاتب
 ۱۳۲ / کاتب
 ۱۳۳ / کاتب
 ۱۳۴ / کاتب
 ۱۳۵ / کاتب
 ۱۳۶ / کاتب
 ۱۳۷ / کاتب
 ۱۳۸ / کاتب
 ۱۳۹ / کاتب
 ۱۴۰ / کاتب
 ۱۴۱ / کاتب
 ۱۴۲ / کاتب
 ۱۴۳ / کاتب
 ۱۴۴ / کاتب
 ۱۴۵ / کاتب
 ۱۴۶ / کاتب
 ۱۴۷ / کاتب
 ۱۴۸ / کاتب
 ۱۴۹ / کاتب
 ۱۵۰ / کاتب
 ۱۵۱ / کاتب
 ۱۵۲ / کاتب
 ۱۵۳ / کاتب
 ۱۵۴ / کاتب
 ۱۵۵ / کاتب
 ۱۵۶ / کاتب
 ۱۵۷ / کاتب
 ۱۵۸ / کاتب
 ۱۵۹ / کاتب
 ۱۶۰ / کاتب
 ۱۶۱ / کاتب
 ۱۶۲ / کاتب
 ۱۶۳ / کاتب
 ۱۶۴ / کاتب
 ۱۶۵ / کاتب
 ۱۶۶ / کاتب
 ۱۶۷ / کاتب
 ۱۶۸ / کاتب
 ۱۶۹ / کاتب
 ۱۷۰ / کاتب
 ۱۷۱ / کاتب
 ۱۷۲ / کاتب
 ۱۷۳ / کاتب
 ۱۷۴ / کاتب
 ۱۷۵ / کاتب
 ۱۷۶ / کاتب
 ۱۷۷ / کاتب
 ۱۷۸ / کاتب
 ۱۷۹ / کاتب
 ۱۸۰ / کاتب
 ۱۸۱ / کاتب
 ۱۸۲ / کاتب
 ۱۸۳ / کاتب
 ۱۸۴ / کاتب
 ۱۸۵ / کاتب
 ۱۸۶ / کاتب
 ۱۸۷ / کاتب
 ۱۸۸ / کاتب
 ۱۸۹ / کاتب
 ۱۹۰ / کاتب
 ۱۹۱ / کاتب
 ۱۹۲ / کاتب
 ۱۹۳ / کاتب
 ۱۹۴ / کاتب
 ۱۹۵ / کاتب
 ۱۹۶ / کاتب
 ۱۹۷ / کاتب
 ۱۹۸ / کاتب
 ۱۹۹ / کاتب
 ۲۰۰ / کاتب

www.ofoqco.com

آب

آب / ۷

یکی خوابیده زیر درخت کُنار / ۱۵

آصف خروس نداره! / ۲۳

در را باز کن / ۳۳

کاتب / ۳۹

ساقه‌ی پلاتین / ۵۳

نگهبان تاریکی / ۵۹

کی اولین شوت رو می‌زنه؟ / ۶۵

آتش / ۶۹

دبه‌های پلاستیکی هم که نمی‌شد آب نگه داشت، به درد قندآب بچه می‌خورد، آن قدر داغ می‌شد که می‌توانستی باهش بروی حمام. حالا بوش بماند. نوک کوه که کسی توقع آب یخ نداشت، ولی آب صاف و گوارا حق مان بود.

همه می‌دانند کله‌قندیِ مهران کجاست. تابستان که دیگر گفتن ندارد. آفتاب سیخ می‌تابید روی سر آدم. نمی‌شد بیرون سنگ‌پا گذاشت. آب هم نداشته باشی! جگر بچه‌ها می‌سوخت. سنگ را سنگ نمی‌دیدیم. سیاه میان خودمان را گوسفندی افتاده زیر تیغ خورشید می‌دیدیم یا نهنگی افتاده به خاک. گرما موج می‌انداخت روی خاک، مگر همان یک گله‌جا که آب می‌جوشید و خاک به سبزی می‌زد. وقتی تشنه نبودیم هم می‌نشستیم لب خاک‌ریز و به سبزی‌اش نگاه می‌کردیم و حرف می‌زدیم یا نامه‌ها را می‌خواندیم، رو به چشمه.

روزی که برادر سیاوش، ایرج، آمد اولین حرفش همین بود. گفت شما این بالا چه می‌کنید؟ به سیاوش گفتیم برش گردان، اینجا جای او نیست، هلاک می‌شود بچه. گفت چند روز بماند، خسته می‌شود می‌رود. نرفت. به احترام سیاوش، چیزی نگفتیم. سخت بود، ولی چاره‌ای نبود. با سیاوش توی یک سنگ می‌خوابیدند. همین که جرئت کرده بود تا آنجا بیاید، خیلی بود. پرسیان پرسیان آمده بود تا سیاوش را پیدا کرده بود. نمی‌دانم کدام خوب‌کرده‌ای رسانده بودش اینجا. سنی نداشت، سیزده چهارده سال. هنوز پشت لبش سبز نشده بود. تا حرف می‌زدی، زود بهش برمی‌خورد و سینه سپر می‌کرد. صدایش دورگه شده بود. فکر می‌کرد توی محله‌ی خودشان است. پست هم نمی‌داد. آموزش ندیده بود. نمی‌شد اسلحه دستش داد. همان روز اول، بچه‌ها بهش گفتند پهلوان. پدرشان کرمانشاهی ولی بزرگ‌شده‌ی تهران بود.

شرایط سختی بود. وقتی صدای تیر بلند شد، هیچ‌کس فکر نمی‌کرد

خودش خواسته بود برود آن طرف، به کسی نگفته بود. اگر گفته بود، شاید جلوش را می‌گرفتیم. برود آن طرف که چه بشود؟ نباید آن تیر شلیک می‌شد که شد. کسی آنجا حق شلیک نداشت؛ همه می‌دانستند. جایی ننوشته بودیم.

درست است، جنگ بود، ولی حرف زده بودیم. حرف که نه، قول داده بودیم به هم. دستخط و نوشته و امضا و این‌ها نبود که بشود به کسی نشان داد. با رفتارمان قول داده بودیم. نگفته، هم آن‌ها هم ما، یک منظور داشتیم، آب، چشمه‌ای که با چشم می‌دیدیمش، هم ما هم آن‌ها. حجت از این بهتر! تا چشم کار می‌کرد کوه بود و خاک و باد. ما می‌رفتیم آب می‌آوردیم، آن‌ها می‌آمدند آب می‌بردند. مال کسی نبود. تقریباً مرز بود. نمی‌شد گفت در خاک ماست یا در خاک آن‌ها. مهم نبود. گیریم در خاک ما بود، آن وقت نمی‌گذاشتیم آن‌ها بیایند طرفش؟ یا در خاک آن‌ها بود، نمی‌گذاشتند ما سیراب شویم؟ یک بار تاوان بستن آب را داده بودند، دیگر تکرار نمی‌کردند. دست کم این بار تکرار نکردند. نوبتی نبود. آن طرف را نمی‌دانم، این طرف، هر کس می‌دید کوزه خالی است می‌رفت سر چشمه، بله کوزه. گفته بودیم برای مان کوزه آورده بودند. یخچال و یخدان و سردخانه که نداشتیم، توی